



تشکیلاتی مخوف تر از مافیا

محمد ملک‌زاده

در سخنرانی استاد شمس‌الدین رحمانی مطرح شد

اشاره:

بررسی و مطالعه تشکیلات فراماسونرها، ما را با دو عنصر عمده یعنی حفظ اسرار و سلسله مراتب مواجه می‌سازد. این دو عنصر مهم در میان فراماسون‌ها گرچه به نوعی در میان تمام تشکل‌های مافیایی و جاسوسی دنیا هم به چشم می‌خورد اما از آن‌جا که جریان فراماسونری غالباً به این دو عنصر شناخته می‌شوند از این رو می‌توان ادعا کرد تشکیلات مذکور در میان تشکیلات مافیایی و جاسوسی دنیا از همه قوی‌تر، وسیع‌تر، مفصل‌تر و قدرتمندتر می‌باشد. بررسی عناصر تشکیلاتی و فکری فراماسونری و به دنبال آن تبیین شعار آزادی، برابری و برادری به عنوان اصلی‌ترین شعار این جریان، از مهم‌ترین مباحثی است که در این فراز، آقای دکتر رحمانی به آن پرداخته است.

تاریخچه

تشکیلات فراماسونری، برای خود تاریخچه دو سه هزار ساله درست کرده‌اند. بعضی از فراماسون‌ها می‌گویند حضرت نوح و حضرت ابراهیم فراماسون بوده‌اند. یکی از ماسون‌های ایرانی ادیب‌الممالک فراهانی است. او در کتاب دیوانش قصیده‌ای دارد به نام ماسونیه. در آن جا مفصل به این موضوع پرداخته است. تشکیلات فراماسونری یک تشکیلات صنفی معمارها و بناهای قرون وسطی در اروپا بوده است، اما از سال ۱۷۱۷ تشکیلات فراماسونری امروزی در قالب تشکیلات مخفی سیاسی که کار سیاسی انجام می‌دهد، درست شده

است و لذا خیلی ربطی به بناها و معمارها ندارد. بنیانگذار تشکیلات فردی است به نام تنوفیل دزاگولیه که کشیش پروتستان یهودی‌الاصل، دوست جان لاک و اسحاق نیوتن بود.

از قرن هفدهم به دلایلی یهودی‌ها از نظر اقتصادی بر انگلستان کاملاً مسلط شدند و استعمار انگلیس از همین ایام شروع شد. یهودی‌های ثروتمند انگلیس با استعمار هندوستان از سال ۱۷۰۰ میلادی ثروت‌های فوق‌العاده هنگفتی به دست آورده و بر حکومت انگلستان هم مسلط شده بودند، اما احساس می‌کردند که با این وسعت تشکیلات، آدم اجرایی کم دارند؛ لذا

تشکیلات فراماسونری را درست کردند. تشکیلاتی مخفی که با انتخاب افراد نخبه جامعه، بتوانند مقاصد خود را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامه عمل ببوشانند. از ۱۷۱۷ تا الان بیش از چند میلیون (تا رقم ۸ میلیون عضو هم ادعا شده) عضو تشکیلات فراماسونری شده‌اند. گفته شده فقط در آمریکا پنج میلیون فراماسون وجود دارد. انقلاب‌های بزرگی مثل انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه را فراماسون‌ها

بنیانگذار تشکیلات فردی است به نام تنوفیل دزاگولیه که کشیش پروتستان یهودی‌الاصل، دوست جان لاک و اسحاق نیوتن بود.

سازمان دادند. انقلاب مشروطه ایران را فراماسون‌ها منحرف کردند و به جایی رساندند که مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را به دار کشیدند. اعضای دادگاهی که تشکیل شد، عموماً فراماسون بودند. بعد قاجار را برداشتند، پهلوی‌ها آمدند. پهلوی‌ها به طور کامل بهایی‌ها و فراماسون‌ها و یهودی‌ها را بر مملکت مسلط کرده بودند.

یکی از آدم‌های شاخص و استاد اعظم فراماسونری، شریف‌امامی بود که رییس لژ بزرگ ایران است. بعد از انقلاب هم افرادی مثل عطاءالله مهاجرانی و دکتر سروش دقیقاً با آن شیوه فراماسونری رفتار می‌کنند.

از ۱۷۱۷ تا الان بیش از چند میلیون (تا رقم ۸ میلیون عضو هم ادعا شده) عضو تشکیلات فراماسونری شده‌اند.

عناصر تشکیلاتی فراماسونری

فراماسون‌ها دو عنصر تشکیلاتی فوق العاده مهم دارند؛ یکی حفظ اسرار است، دوم سلسله مراتب. وقتی کسی وارد فراماسونری می‌شود، اولاً خودش نمی‌تواند خود را عضو فراماسونری کند. تشکیلات فراماسونری تشخیص می‌دهد چه کسی مؤثر است و می‌تواند عضو شود، سپس از او تعهد می‌گیرند اسرار فراماسونری را حفظ کند. مواردی وجود دارد که فردی اسرار ماسونی را فاش کرده و او را کشته‌اند. نکته دوم سلسله مراتب است. ظاهراً حدود ۸۰ درصد ماسون‌ها در سه رتبه اول قرار دارند. درجه یک و دو و سه یا شاگرد و بنا و استاد؛ اما درجات بالاتر که مربوط به افراد خیلی نخبه است، تا ۳۳ رتبه هم می‌رسد. به درجه ۳۳ استاد اعظم فراماسونری می‌گویند؛ آن کسانی که گرداننده‌های تشکیلات هستند. کسانی که ما در ایران می‌شناسیم، تقی‌زاده، محمدعلی فروغی، حسین اعلا و شریف‌امامی از استاد‌های اعظم یعنی استاد درجه ۳۳ فراماسونری بودند. حالا هم استاد‌های اعظم وجود دارند. برخی رؤسای گروه‌های المپیک ورزشی، رؤسای اغلب سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل به نظر می‌رسد که استاد‌های اعظم فراماسونری هستند. رفتار و حرف‌ها و نوع جهت گیری‌های آن‌ها این را نشان می‌دهد.

در تاریخ آمریکا از جورج واشنگتن تا اوایما و بسیاری از رؤسای جمهور آمریکا فراماسون

انقلاب مشروطه ایران را فراماسون‌ها منحرف کردند و به جایی رساندند که مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را به دار کشیدند. اعضای دادگاهی که تشکیل شد، عموماً فراماسون بودند.

فراماسون‌ها دو عنصر تشکیلاتی فوق العاده مهم دارند؛ یکی حفظ اسرار است، دوم سلسله مراتب.

هستند. دو کتاب اخیراً منتشر شد؛ اولی کتابی بود به نام رمز داوینچی. در این کتاب گروهی را معرفی می‌کرد که گروه بالادست فراماسون‌ها است؛ اعضای شوالیه‌های معبد که در قرن پانزدهم - شانزدهم و بعد از جنگ‌های صلیبی در فرانسه و بعد هم در انگلیس تشکیل شدند. نیوتن و داوینچی و کانت و بسیاری از افراد معروف اروپایی عضو این تشکیلات هستند. یک شاخام یهودی - آمریکایی به نام آریل بارزادوک مقاله‌ای نوشت و ادعا کرد که فراماسون‌ها دنباله‌های کابالاهای یهودی هستند و اینها بر آمریکا کاملاً مسلط هستند.

تشکیلات فراماسونری با این دو عنصر اولیه؛ یعنی حفظ اسرار و سلسله مراتب کارهای مؤثری می‌کنند. در بین تشکیلات؛ جاسوسی و مافیایی از همه قوی‌تر و وسیع‌تر و مفصل‌تر و قدرتمندتر است. حتی به نظر می‌رسد که برای بسیاری از تشکیلات مافیایی و مخفی دنیا، فراماسون‌ها هستند. کتابی چهار پنج سال پیش از فرانسه ترجمه شد که نویسنده خودش ماسون است. این نویسنده به طور مختصر و مفید تشکیلات فراماسونری را شرح می‌دهد و می‌گوید: ماسون باید سه عنصر فکری داشته باشد: ۱. فلسفی فکر کند؛ ۲. اخلاقی رفتار کند؛ ۳. دنبال ترقی و پیشرفت باشد.

اینها کلمه‌های به ظاهر خوبی است که آدم منطقی و استدلالی فکر کند، مطابق اخلاق روز عمل کند و دنبال پیشرفت و ترقی باشد؛ اما وقتی کمی دقیق‌تر نگاه کنیم، متوجه مقصود آن‌ها می‌شویم: مرحله اول فلسفی فکر کردن. می‌گویند ما به عنوان ماسون و یک آدم روشنفکر، همه مسائل را بر اساس عقل و اندیشه خودمان بگوئیم و بفهمیم. این هم به ظاهر حرف خوبی است. اولین مطلبی که با اندیشه فلسفی مطرح می‌شود، معمولاً ماوراءالطبیعه و خدا و وحی و از این‌گونه مسائل است. وقتی که اروپاییان و ماسون‌ها با اندیشه علمی همه چیز را از طریق محسوسات و آزمایش دنبال می‌کنند، می‌گویند مسائلی مربوط به فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و معدن و نجوم و غیر این‌ها را از طریق وسایل آزمایشی بررسی می‌کنیم، اما مسائل فلسفی که عموماً ماوراءالطبیعه است، از این طریق قابل بررسی نیست. اولین بحث در ماوراءالطبیعه، وجود خدا است. از نیوتن تا اصحاب دایره المعارف که در همان قرن هیجدهم آمدند؛ دیده‌رو و

دالامبر که آن دایره‌المعارف را درست کردند و گفتند همه چیز باید بر اساس آزمایش و محسوسات باشد، در این جا دیگر جایی برای خدا نمی‌ماند.

آرام آرام عکس‌العمل‌هایی ایجاد شد. هم فطرت آدم‌ها، هم اکثریت مردم عموم جوامع که اعتقاد به دین و خدا در رأس همه امور داشتند مخالفت کردند؛ لذا گفتند از طریق همان اندیشه استدلالی، خدا را اثبات می‌کنیم؛ منتها استدلالی که از دکارت به بعد است. در تاریخ فلسفه، دکارت اولین کسی است که می‌گوید من می‌اندیشم پس هستم. اساس تمام عالم وجود را می‌گذارد بر وجود شخص خودش و موجود عاقل و بعد هم برای این موجود عاقل، همان جایگاه خدایی را درست می‌کند. در واقع

برخی رؤسای گروه‌های المپیک ورزشی، رؤسای اغلب سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل به نظر می‌رسد که استاد‌های اعظم فراماسونری هستند. رفتار و حرف‌ها و نوع جهت گیری‌های آن‌ها این را نشان می‌دهد.

اومانیسیم؛ یعنی انسان جای خدا نشسته است. این‌ها در تورات نوشته است. اندیشه خدا - انسان؛ یک اندیشه کاملاً توراتی است. اما یهودی‌ها این را نگه داشته و از طریق کابالا و فراماسون‌ها گسترش دادند. فراماسون‌ها خدا را به این طریق ثابت کردند، اما با پیغمبر کاری ندارند. ما اگر یک خدایی را ثابت کنیم، اما این خدا پیغمبر نداشته باشد، از کجا بفهمیم تکلیف ما با چنین خدایی چیست؟ ما تکلیف خود را از طریق پیامبران می‌فهمیم. پیامبر واسطه بین خدا و خلق است. این‌ها به این ترتیب دین را نابود می‌کنند، بدون این‌که خودشان را بی‌دین جلوه بدهند. در واقع اصلاً خدا را هم قبول ندارند. پروتستان‌ها دو قرن قبل از ماسون‌ها گفتند: «پروتستان‌تیزم»؛ یعنی در مسیحیت ما آب و ابن و روح القدس و حضرت عیسی و انجیل و تورات و کتاب مقدس و حضرت مریم؛ همه را قبول داریم، اما این کشیش‌ها چه کاره‌اند، کلیسا چه کاره است؟ یعنی مسیحیت بدون روحانیت، از نظر ظاهر مسیحیت است، اما متخصص ندارد و لذا مثلاً راجع به رباخواری، پروتستان‌ها قائل به حرمت ربا نیستند،

تشکیلات فراماسونری با این دو عنصر اولیه؛ یعنی حفظ اسرار و سلسله مراتب کارهای مؤثری می‌کنند. در بین تشکیلات؛ جاسوسی و مافیایی از همه قوی‌تر و وسیع‌تر و مفصل‌تر و قدرتمندتر است.

فراماسون‌ها خدا را به این طریق ثابت کردند، اما با پیغمبر کاری ندارند. ما اگر یک خدایی را ثابت کنیم، اما این خدا پیغمبر نداشته باشد، از کجا بفهمیم تکلیف ما با چنین خدایی چیست؟ ما تکلیف خود را از طریق پیامبران می‌فهمیم.

در حالی که کاتولیک‌ها هستند. کاتولیک‌ها می‌گویند یهودی‌ها بودند که حضرت عیسی را کشتند، پروتستان‌ها می‌گویند این‌ها قوم برگزیده هستند. آن‌جا هم دست یهودی‌ها در کار است. قدم به قدم جلو رفتند؛ اول روحانیت را کنار گذاشتند، این‌جا انبیاء را کنار گذاشتند. یکی دو قرن بعد مارکس یهودی خدا را هم کنار گذاشت. گفت اصلاً غیر از ماده هیچ چیز دیگر در دنیا نداریم، هر چه هست همین است. مرحله به مرحله این را عمل کردند. بنابراین فلسفی فکر کردن یعنی این.

مرحله دوم مرحله اخلاقی رفتار کردن است. این هم به ظاهر خیلی حرف خوبی است، اما این‌ها می‌گویند در هر جامعه یا ملتی هستیم، اخلاق معنایش این است که اکثریت چه طور رفتار می‌کنند، ما هم همان کار را انجام دهیم. در جامعه مسلمان، اکثریت مسجد می‌روند، نماز می‌خوانند، خانم‌ها حجاب دارند، اکثریت این‌ها را رعایت می‌کنند، ما هم رعایت می‌کنیم؛ اما در خارج مشروب می‌خورند، مجلس رقص دارند و خانم‌های بی‌حجاب هستند. اخلاق آن‌جا این است و لذا آن‌جا این کارها را می‌کنیم. یکی از شیوه‌های اساسی فراماسون‌ها این است که مستقیم با جامعه درگیر نمی‌شوند. طوری رفتار می‌کنند که اکثریت این‌ها را می‌پسندند. اخلاقی رفتار کردن به این معنی است. مبنای اولیه‌اش هم این است که وقتی خدا و انبیا کنار رفتند، حالا قانون برای رفتار عمومی چه طور باید عمل شود؟ گروه‌هایی می‌گویند هر کس هر کاری

فراماسون‌ها می‌گویند در هر جامعه یا ملتی هستیم، اخلاق معنایش این است که اکثریت چه طور رفتار می‌کنند، ما هم همان کار را انجام دهیم.

دلش می‌خواهد بکند. بعد که آزادی من با آزادی دیگری تقابل پیدا می‌کند، می‌گویند رأی اکثریت ملاک است؛ یعنی جامعه مدنی. جامعه‌ای که اکثریتش رأی بدهد. هر چه قبول کرد، همان عمل می‌شود. اگر آزادی جنسی را همه قبول کردند، آزادی جنسی قانونی می‌شود و الا خیر.

مرحله سوم ترقی و پیشرفت است. در انقلاب مشروطیت یک حزبی بود به نام حزب اتحاد و ترقی. درست همان موقع در عثمانی هم حزب دیگری بود به نام اتفاق و ترقی. این اتحاد و اتفاق، یک کلمه از آن یهودی‌ها است. قبل از انقلاب در ایران مدارس یهودی یا مدرسه اتحاد بود یا مدرسه اتفاق. سرتاسر ایران پراکنده بود.

ناصرالدین شاه سفری به اروپا می‌رود. در آن‌جا با خانواده روچیلد دیدار می‌کند. آن‌ها می‌گویند یهودی‌های ایران خیلی بدبخت

یکی از شیوه‌های اساسی فراماسون‌ها این است که مستقیم با جامعه درگیر نمی‌شوند. طوری رفتار می‌کنند که اکثریت این‌ها را می‌پسندند. اخلاقی رفتار کردن به این معنی است.

هستند. او هم همان‌جا به میرزااحسین سپهسالار که از فراماسون‌های خائن ایران است، می‌گوید که هوای یهودی را داشته باشید. از آن به بعد مدارس هم آرام آرام راه می‌افتد. بخش ترقی از آن ماسون‌ها است. ترقی یعنی چه؟ یعنی به مدل پیشرفت علم تجربی. همین چیزی که الان آمریکا هست. یعنی یک جایی مثل آمریکا. مثل ژاپن، مثل سوئد.

اگر کسی این سه عنصر را داشته باشد، لازم نیست حتماً فراماسون و لژ بشود. او با همین سه عنصر، کاملاً یک آدم ماسون‌زده است و همان رفتاری را می‌کند که بسیاری از غرب‌زده‌ها و روشنفکرهای ما دارند. این کلمه روشنفکر هم کلمه ماسونی است. به قرن ۱۸ که فراماسونری شروع و دایره‌المعارف هم درست شد، قرن روشنفکری می‌گویند. می‌گویند روشنفکر یعنی کسی که همه چیز را با عقل خودش می‌سنجد. روشنفکری یک پدیده کاملاً ماسونی است.

قبل از انقلاب در ایران مدارس یهودی یا مدرسه اتحاد بود یا مدرسه اتفاق. سرتاسر ایران پراکنده بود.

آزادی، برابری و برادری

فراماسون‌ها شعاری دارند که به خصوص در انقلاب فرانسه بود، در مشروطیت ما هم بود، الان هم خیلی‌ها می‌گویند؛ آزادی،

برابری، برادری. این هم از شعارهای به ظاهر خوب است، برابری، برادری خیلی خوب است، ولی وقتی این‌ها را توضیح می‌دهند، متوجه می‌شویم که مثل همان مبانی و مفاهیم، مقصود آن‌ها چیز دیگری است:

آزادی در زبان فراماسونری یعنی آزاد بودن از قید و بند مذهب.

۱. آزادی

آزادی در زبان فراماسونری یعنی آزاد بودن از قید و بند مذهب. اگر کسی در جمهوری اسلامی به خاطر مشروب خوردن، به خاطر بی‌حجابی، به خاطر آزادی جنسی محدود شود؛ داد حقوق بشر در می‌آید که در ایران آزادی نیست، اما هم در ایران و هم در سراسر دنیا اگر کسی راجع به هولوکاست، یهودی‌ها و از این‌گونه مسائل حرف بزند، باید جلوی او گرفته بشود، نباید این‌ها را بگوید. این حرف را روزهای اول به صراحت گفتند. جان لاک اصلاً فیلسوف آزادی است. اندیشه آزادی را او مطرح و تئوریزه و فلسفی‌اش کرد. آزادی؛ یعنی آزادی از مذهب.

برادری در ماسون‌ها بین خودشان است. می‌گویند ما یک گروه خیریه‌ای هستیم که با هم کار و زندگی می‌کنیم، اما نسبت به دیگران گرگ هستند. این یک سمبل برای فراماسون‌ها است.

۲. مفهوم برادری

برادری در ماسون‌ها بین خودشان است. می‌گویند ما یک گروه خیریه‌ای هستیم که با هم کار و زندگی می‌کنیم، اما نسبت به دیگران گرگ هستند. این یک سمبل برای فراماسون‌ها است. می‌گویند ما فراماسون‌ها در درون خودمان مثل یک گله گرگ که با هم حمله می‌کنند، این طوری هستیم؛ اما نسبت به دیگران مثل گرگی که می‌افتد در گله گوسفند، آن طوری رفتار می‌کنیم.

۳. برابری

اصل سوم برابری است. می‌گویند برابری از نظر حقوق نیست، بلکه از نظر تکلیف است. ماسون‌ها نسبت به تکلیفی که دارند، همه برابر هستند؛ آن هم نسبت به تشکیلات فراماسونری. بر این اساس می‌توان گفت فراماسون‌ها آدم‌های دنیاطلبی هستند، برای این‌که انگیزه‌های دیگری ندارند. وقتی از یک ماسون دعوت می‌کنند که به تشکیلات ماسونی بیاید، حساب می‌کند که من پست می‌گیرم، مقام می‌گیرم، هر جا می‌روم به من احترام می‌گذارند و ...